

# تنهاییِ یک دوندهٔ دو استقامت

آلن سیلیتو

مترجم: فرهاد منشوری

## فهرست

۱۹.....	تنهاییِ یک دوندهٔ دو استقامت.....
۹۵.....	عمو ارنست.....
۱۱۷.....	تابلوی قایق ماهیگیری.....
۱۵۱.....	بعدازظهر شنبه.....
۱۶۷.....	نقدی بر تنهاییِ یک دوندهٔ دو استقامت.....
۱۸۳.....	واژه نامه.....

همینکه وارد بورستال<sup>۱</sup> شدم، آنها وادارم کردند که دونده دو استقامتِ صحرائی بشوم. به گمانم آنها فکر می‌کردند که من کاملاً برای این کار ساخته شده‌ام، چون در آن سن و سال قد بلند و لاغر بودم (و هنوز هم هستم). راستش در هر حال این موضوع اهمیت زیادی برایم نداشت. چون گریز و فرار چیزی عادی در خانواده ما بود: به ویژه فرار از دست پلیس.

من همیشه دونده خوبی بوده‌ام. تروفرز با قدم‌های بلند می‌دوم. تنها در دسری که گرفتارش شدم هیچ ربطی به دوندگی سریع من نداشت. به عقیده خودم، تند و سریع در رفتم اما با همه این حرف‌ها وقتی «کار» مغازه نانوائی را تمیز و قشنگ ساختم، دونده بودم نتوانست مانع از این

---

1- Borstal: بورستال و مؤسسات وابسته به آن در سال ۱۹۰۸ به عنوان چاره‌ای برای جلوگیری از اعمال بزهکارانه جوانان بین سنین ۱۶ تا ۲۱ ساله تأسیس شدند. مقررات بورستال بسیار سخت و شدید است. اما قصد و هدف آن تنبیه بزهکاران نیست بلکه مسئولان بیشترین هم خود را بر این معطوف می‌دارند که جنبه‌های سازندگی و خلاقیت‌های بزهکاران را با تشویق و ترغیب و نیز تعلیم و تربیت کشف کنند تا آنها بعد از آزادی از این مکان، این خلاقیت‌ها را به نفع جامعه مورد استفاده قرار دهند. مدت اقامت در بورستال معمولاً حدود سه سال است که این مدت بستگی به استعداد فراگیری فرد بازداشت شده نسبت به تعلیم و تربیتی دارد که در آن جا اعمال می‌شود. اگر رفتار فرد طوری باشد که مسئولان اعتماد بیشتری به او داشته باشند، شخص از آزادی‌های بیشتری برخوردار می‌شود. نام این مکان از دهکده بورستال واقع در ایالت کنت Kent که نخستین بار این مؤسسات در آن جا تأسیس شد، گرفته شده است.

بشود که گیر پلیس نیفتیم.

ممکن است دوندۀ دو استقامت بودن در بورستال به نظر تان عجیب بیاید و این فکر به سرتان بزند که هنگامی که آنها اجازه می‌دهند این دونده به تنهایی در دشت‌ها و جنگل‌های اطراف بدود، اولین کاری که می‌کند این است که فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد و از مکانی که شکمش انباشته از آت و آشغال‌های بد طعم و بی‌مزه است، دور می‌شود. اما بگذارید بگویم که سخت در اشتباهید. دلیل این کار را به شما خواهم گفت. ابتدا باید بگویم که این حرامزاده‌ها آن طوری که اغلب به نظر می‌رسد، چندان هم احمق نیستند و از طرفی من هم احمق نیستم که بخواهم با استفاده از فرصتی که برای تمرین دو می‌دهند فرار کنم. چون در آن صورت فرار کردن همان و گرفتار شدن همان و این کار آدم‌های ساده لوح و احمق است و من نمی‌خواهم درگیر آن بشوم. در این جور مواقع باید زرنگ و حيله‌گر بود. حتی اگر عادت کرده باشی که برای این کار از مودیانۀ ترین روش‌ها استفاده کنی. رُک و راست بگویم که: آنها حيله‌گرند. البته من هم حيله‌گرم. اگر «آنها» و «ما» فقط دارای چنین عقاید مشترکی باشیم، سرانجام ما مثل خانه‌ای خواهد بود که در حال سوختن است. آنها هیچ وقت ما را تأیید نمی‌کنند. همان طوری که ما آنها را تأیید نمی‌کنیم. همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود. واقعیت این است که همه ما حقه‌بازیم و برای همین هیچ وقت بین ما عشق و علاقه‌ای وجود نداشته است. آنها می‌دانند که من از دستشان فرار نخواهم کرد: آنها شبیه عنکبوت‌هایی هستند که در بورستال، این خانه ویران شده اربابی، کمین کرده‌اند و چون زاغی نشسته بر بام و عین ژنرال‌های آلمانی سوار بر تانک‌ها، مراقب جاده‌ها و دشت‌های اطرافند. حتی وقتی که پشتِ بیشه‌ای

یورتمه می‌رفتم و آنها نمی‌توانستند مرا ببینند، می‌دانستند که موقع نظافت، انتهای دستۀ جاروی من در طول پرچین تکان خواهد خورد و من به آن مردکِ نگهبانِ دم در گزارش کارم را خواهم داد. هر روز صبح در ساعت پنج، در حالی که دیگران هنوز یکساعتِ باقی مانده به زنگِ بیدار باش را در رختخواب‌های خود به چرت زدن می‌گذرانند، من در هوای بسیار سرد و مرطوب بامدادی از رختخواب بیرون می‌آیم و با شکم خالی در حالی که روی کفِ سنگیِ ساختمان مثل بید می‌لرزم، آهسته و آرام به طبقۀ پایین می‌خزم و از راهروهای دراز، در حالی که کارتِ اجازه‌دویدن را توی مشت می‌فشارم، به طرف درِ بزرگِ ساختمان می‌روم. در این موقع حالتی به من دست می‌دهد که احساس می‌کنم اولین و آخرین انسان روی زمینم. ای کاش می‌توانستید باور کنید که من چه می‌گویم. خود را مثل اولین انسان روی زمین احساس می‌کنم زیرا که لخت و برهنه در حالی که فقط یک پیراهن و شورت ورزشی به تن دارم برای دویدن به دشت‌های سرد و یخ زده فرستاده می‌شوم. حتی وقتی که اولین انسانِ بدبختی که در وسط زمستان به این دنیای خاکی پا گذاشت، می‌دانست که چطور از برگ‌ها برای خود پوشش بسازد و یا چطور از پوست پتروداکتیل<sup>۱</sup> برای خودش بالاپوش درست کند. اما من آن جا، در میان دشت‌های سرد و یخ زده، چون لاشۀ منجمدی، بی هیچ پوششی که بتواند گرم کند، باید دو ساعت تمام مسافتی طولانی را بدون این که برای صبحانه تکه نانی خورده باشم و یا جرعه‌ای از آن گندابی که می‌دهند، سربکشم. آنها برای مسابقاتِ روزِ بزرگِ ورزش مرا به خوبی

۱- Pterodactyl خزنده پرنده زوال یافته دوران «مزوزویک» که ارتباطی به پرنده‌گان و پستانداران ندارد. پتروداکتیل‌ها جانورانی بودند به اندازه‌های مختلف از یک پرنده کوچک تا پرنده‌گان بزرگ با بال‌های بیش از هفت متر. (دائرةالمعارف مصاحب ج اول ص ۵۲۴). م